
ÜNİVERSİTE KÜTÜPHANESİ İSTANBUL

T.C. İSTANBUL DARÜLFÜNUNU

سلك الجواهر

هذا کتاب ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الله خدا احد یکی دان

حی زنده رقیب چون نگهبان

خضرا و سما چه آسمانست

عالم تو بدان بغیر یزدان

جبریل امین پیک ایزد

فرقان چه نبی بود چو قرآن

فردوس و سقر بهشت و دوزخ

علم دانستن علم کوه و نشان دانست علم

عالم و علام دانا دان و صانع دستکار

قاسط و ظلام و ظالم چون ظلوم و معتدی

هست نبی داد و شقی بدبخت و مفلح رستگار

ذهن فهم و دهن روغن عود گشتن عود شاخ

عدو و عدوان و قص تک باشد و ظلم شکار

بدع و بدعت کار نو زراع و کافر برزگر

فرقت و هجرت جدایی هست مصلح نیککار

عام و حول و حجه سال است و سنه مثلش زمن

چون منون و دهر و عصر و حقب حقبه روزگار

سعر نرخ و سعر جنگ افکندن و صلح آشتی

شعر دانش شعر موی آمد موافق سازگار

غدر مکر و عذر پوزش عذر دست گردنست

جود رادی جوده نیکی دست ابجن سوار

کفر کافر بودن کفران کفر است و کفور

ناسپاسی کفر پوشیدن بود راکب سوار

ارض و غبرا و بساط است و بسیط چون زمین

وحل غضراطین و صلصال است گل دلبه چناد

قبیط و گزنب و قنب گلم دان و گنب

مثل شهداج گنب دانه آمد و قثا خیار

فرد یکی فرد تنها قدر اندازه است و قدر

دیک خلصان و ولیجه یاد و ویژه کهف غار

مسخ سودن مسخ گردانیدن صورت بود

مشج آب مرد و زن باشد بر از زشتی عار

شهر ماه و غره اول سلخ آخر نیران

شید و مه دیه و زمین هر دو ضیا عشت و عقار

دفق و اپی و لطف نرمی دخو فاتر سست و صلب

سخت کانه پشت واره دزمه بندش مد عقاب

منحت وجد واور فد وموهبت کل عطا

حرمت آذرم لطف چون بر تحفه شوکه نثار

راقد ویقضان وساهر خفته بیدار است وبت

عقل باشد لوذعی زیرك بود همسایه جار

جزء لختی جر کشیدن جز بریدن شکر وحر

فرج زن ناذ آذر وحر گرمی گرم حار

صیف تابستان شتا آمد زمستان وخریف

تیر مه مربع بهاری وربیع آمد بهار

اقحوان بابونج وریحان سپرغم ضیمران

یك بنی خطمی چه خیرو گاو چشمی ذان بهار

طرف چشم طرف اسپی گوهری طرفه شگفت

جمع او باشد طرف حرف طرف آمد کنار

غرس وغرغر چون نهال وسرو کتری مرود

تمر خرما وثمر میوه است چون رمان انار

قد بالا قد دریدن قد دوالست وبطل

چون شجاع وباسل وبطال مرد کارزار

جنه معروفست جنه اسپر وجنت بهشت

جنة تن جنه پر يها جبه دانه حيه مار ؛

ضعف سستی ضعف دو چندان نخبه بهترين ؛

فينه وانی وانا ساعت بود احصا شمار ؛

جنت مرداری خبب تك تعر تك منقار تك ؛

نخبت وخاشع خدا ترس است وخنزره چون شرار ؛

ای خداوندا ز لطفت بنده را فوت بده ؛

تا شوم مشغول بر علمت دگر دور از شرار ؛

قطعه اخرى

بيضه بود تخم مرغ ماح چه اسپيدا گان ؛

نخ بود زرداو ملح نمك خبز نان ؛

باشق باشه صدا كوف زرو عندليب ؛

بلبل وبلبال غم طابر را دان پران ؛

بؤ بؤ بوهه است زاغ زاغ قطا اسفرقه ؛

حمره دان سرخ سرگر كس زقشمان ؛

هست جناح وجناح بال كنه بال دلر ؛

سامی وعالی بلند دان ورفيع آسمان ؛

طبل دهل مقرعه چوب وی ودبدبه ؛

چيست نقاره وغاجنك وخسات زبان ؛

مصقع و مسلق بود مرد قوی در سخن ⁂
سوزده قوتلو کیشی

مسحل لهجه لسان مقول و لهجه زبان ⁂
دل

ادهم اسب سیاه اجرد کوتاه موی ⁂
قره آت ؛ قصه تولو آت

اغزل دنبال گرضامر باریک میان ⁂
اوزون قویرقلو آت ؛ اینجه بللو آت

صهوه بود جای زین خوشب جای شکال ⁂
اکر یری ؛ کوشنک یری

شوط و طلق یک فرس اسب نر و او حصان ⁂
آت ؛ ایکه ارککه

اهلب اسب دراز موی و عتیق گوهری ⁂
قیلی اوزون آت ؛ گوهرلو آت

نهد بلند است و حجر چون رمکه مادیان ⁂
یوجه آت ؛ قسرق

سبحه و حاجه شمر مورش تسبیح خر ⁂
تسبیح بونجغی ؛ اشک بونجغی

جزع یمانی بود مهرهٔ سیمین جمان ⁂
یمنی بونجغی ؛ گمش لو بونجغ

مرفقه و مصدغه بالش تکیه است و سر ⁂
دیرسک یاصدوغی ؛ باش یاصدوغی

نمله کلیم بزرگ محرضه اشنان دگن ⁂
بویک کلیم ؛ چوغن قویجی

حبر مرکب دوات محبره باشد دویت ⁂

حبر و حبور و سرور شادی علامت نشان ⁂
شادلق

ثقل گرانی ثقل هست متاع و نفل ⁂
اغرلق ؛ قماش

مال غنیمت ضنین زفت و کر و هادها کن ⁂
بخیل

ترقوت زور و زور زیر بود سینه را ⁂
کوکس الیگی

نحر و زور هست از و عظم بود استخوان ⁂
کوکس اوسته ؛ کمک

جزع یمانی

ابنیه جمع بنا اثنیه جمع ثنا ؞
بلقع جای خراب منهدم دان خاکدان
رطبه چه خرمای تر زهوه بر نك امده ؞
باسقه خرمابن است همچو مضیف میزبان
هست وضیع و شریف مرد حقیر و بزرك ؞
ضخم تنا و ضعیف سست و فخذ فخذ ران
آزفه و راجفه رادفه و قارعه ؞
واقعه و غاشیه روز قیامت بدان
مالك دیگر ملیك همچو ملك پادشاه ؞

هست رئوف و رحیم مثل عطوف مهربان ؞
ای پسرم درس خوان فهم کن و یاد گیر ؞
تا که سعادت ترا یار شود در جهان ؞

قطعهٔ أخری

جرح کسب و جرح و لحیه ریش و ریش و رئش پر ؞
فرع شاخ است و فزع ترسیدن آمد رطب تر ؞
عیش زیستن نشر و حشر و بعث دان انگیختن ؞
حمل و خرفه است و جنا قطف و اکل هر پنج بر ؞
ساق حر قمری نر دان و صلصل فاخته ؞

صعوه دعوه احدك و یعسوب جرغ و منج نر ∴
عید جشن و عبد بنده عند نزد و بیست ∴
بعد دوری قبل پیش بعد پس صنعت هنر ∴
بعض برخی بغض کینه بضع ورغ و بضع چند ∴
عضب تیغ است و غضب خشم عصب پی یوخ خور ∴
بقل تره باقه دسته سنبله خوشه است و فول ∴
باقلا ملفا و مردی دوخ و اشهر نامور ∴
عذب آب چشمه سلسال و زلال آب لطیف ∴
غد شمردن منهل و ورد کشت و مورد آبخور ∴

عرف

عرف بوی و عرف رسم و خوچه و نیکی و بیش ∴
قرن سرو و کوه خرد و ترکش کیسو شمر ∴
حلبه میدان حلیه پیرایه است و حلبه شنبلید ∴
حکه دستانا ید بیز و داستان آمد سمر ∴
جبن مغز و فرزکی جنبرا یدن خد رخ ∴
جد کوشش حد کنار و حد و اصعل خرد سر ∴
جرم و حوبا و جسد جسم و بدن جثمان تن ∴
زوج شوی و روح راحت روح جان راس سر ∴
قریه جای مور و مازن خایه او نمله مور ∴

صوت و همس و نغمه آواز آمد و آواز مل دگر

حضرمیه غوره باو حبرمیه نارد با

خلع یخنی و زدیقا آب روغن جز کند

نجر و منع و حجر سوراخ و حجر سنگست و حجر

عقل ام و والده مادر آب و والد پدر

فضه و نقره است سیم و سام و عقیان ذهب

عسجد و نضر و نضار ابریز و تند رو تبر زر

سحق دوری و سحیق دور و مکلثم گرد رو

مهی گابن مهی کره جت مهر و نقبه کر

کور باشد قمر و اعمی و ضریر آنکه چه کور

قرن خوردن تنگ گردن کرد پیکان چون قتر

صرف گردش صرف ناب و شغله تاب است و صلا

تاب ناب نوبه گرد و نابه دندان باب در

عصف برگ کشت و روشم مهر خرمن مجنون

هست گردون خامه شاخ کشت و حیوان جانور

هیکل و تعویذ و عوذه چون تمیمه هیکلند

لبس پوشیدن بطانه یار و بره و آستر

موج خیز آب است و ازرق آب صافی ملح شور

∴ همچو حوت است وسمك ماهي و پيروزي ظفر
حرفه پيشه خرقه سوزن فرجه شادي فرحه ريش ∴
∴ قطن پنبه نطق گفتن منطقه آمد كمر
لعل و ياقوت و زبرجد هرسه معروفند و در ∴
∴ هست مرواريد و مرجان خرد و يي جوهر گوهر
جان من در علم اگر كوشي تو از بهر خنا ∴
∴ زود يابي رفعت و اعزاز و باشي معتبر

قطعهٔ اخرى

جرم جريمه گناه خمط درخت اراك ∴

كشف

∴ كشف كشادن طنين بانك مگس كعك كاك
عرض چه پهنا عرض خواسته و خواسته عرض ∴
∴ عرض كالا است و عرض شرم و مبالات باك
عصر نماز دگر ظهر بود نيم روز ∴
∴ طاهر پيدا زكي طاهر و طيب چه پاك
جذل تنه عرق بيخ نيخ درخت گمان ∴
∴ ضائنه و ناميه هر دو چه ميش است و تاك
ذره و ذر مور خرد قسكه شبتش رمل ريك ∴
∴ جمله و اجمع همه شوق چو خرق است چاك

ترب صعيد و رغام رمس و سفاء و سماد ❀

❀ همچو تراب و بری عفر و ثری تربه خاک

حزن زمین درشت حزن هم اندوه حزن ❀

❀ مال نگه داشتن خایف دان ترس ناک

هست بساط و براز همچو براح و بداح ❀

❀ دشت فراخ و حد و رشیب و نهیب سهمناک

قرب تهکه حشا هست درونش شغاف ❀

❀ پرده دل دان نصیب درد و الیم دردناک

باجه و نجوجه چون ساحت و عرصه دگر ❀

❀ صحن میان سرای نیست شدن چون هلاک

مسیعه ماله شروف ماسه و ممعول کلنک ❀

❀ جص دگر قص شید منقل و گچ دان لاک

چیست صداح و زقا بانک خروه است کوف ❀

❀ هست هدیر و رغا بانک شتر زاج زاک

قعقعه بانک سلاح و وعوعه بانک شغال ❀

❀ جفره چه بزغاله ماده و جفره مغاک

جذب سنه تنک سال جذب کشیدن بود ❀

❀ مرصد و مرصاد راه منزل مه چون سماک

موزج و نعل و حذا موزه و نعلین لِدام

بینه و مکعب سر است سیرم نعلین شراک

ای پسرم علم خوان تا که بری ز حساب

باشد در حفظ حق زده تو ز انهماک

قطعهٔ اخری

ثریا مکه است و طایف ماه و خرشید ازهگان

فقر و فر تو لجا مر آن شرق و خاور خافقان

شارق و بیضا و شرقست و غزاله و جاریه

چون مهات است و ذکا خرشید و مه دان زبرقان

هست مریخ و زحل نحسان سعد آن مشتری

زهره دیگر نام و شام است ای برادر ابردان

فانع و سائل زبان خواه است و موسع بانوا

هم عرب را و عجم را نام بشنو اعجمان

ساحر و سحار و جادو دان و کاهن فال‌گوی

اجوفان فرج و شکم ریق و مل آمد غذابان

اقطعان تیغ و قلم چون افضلان عبدالست و امین

اکبران نفس است و همت اصغران دل هم زبان

مدرک و بالغ رسیده چون جوادست و سخی

هست

دادور تا بو زعفران و زر آمد اصفران

اولیا و اصدقا خلان و اخوان هر چهار

همچو احباب اخلاء و احبا دوستان

رافدان جوی فرات و دجله عدوه همچو شط

چون کنار جوی رأی و دلچه هر دو اضعان

اصرمان گرگ و کلاغ اطیبان خواب و نکاح

یاد کن تو مهتر و کرم را انفسان

ای حمید نظم گوهرها بر تو زیبد در یقین

ذانک در نظم لغت مثلت نباشد بی گمان

قطعه

قطعة اخرى

صدق و صداقت سخن و راستین

قنّ و تحان دردن و کم راستین

خلّ بود سرکه کشادن چه حلّ

حلّ روا بودن و انجیر تین

کیس داهی و ذکی و بلید

زیرک و کند است و فطن و زبین

دبه بود کوزه جرمین و وسط

هست میان چون وسط ابصر ببین

شکر و قند است شکر چون نبات
شهد و عسل چون سخنم انگبین
قلب و فؤاد و خلد و دروغ دل
میچو ضمیر رهن گرو چون رهین
حبل رسن حبل بلا و جبل
حمل و جمل اشتر و نر سیل هیون
حب و حبیب است صدیق و ولی
دوست چو با قیمت آمد ثمین
ایسر و یسری و شمال و یسار

دست چپ و راست چو این یمین
مین و کذب دروغ و چو زور
سهو غلط باشد و سوگند یمین
جاریه و ابنه و بنت دختر است
این پسر ناله انین و حنین
ماضیه و قابله چون پیش باد
کودک نازاده چه باشد جنین
سیح سفر شیخ ده دمنه شبح
جسم و گنا و هکذا این چنین

دسح

کسر شکستن چه شکسته کسیر ⁂

پارهٔ نان کسره تبر چون حصین ⁂

فستقه ذفر لجی جوا و فاکهه ⁂

میوه مسدلیف وچه محکم حصین ⁂

شرح بیان شرخ جوان وسرج ⁂

جمع سراج آمد وسرج است زین ⁂

بیضه وحلقه است وعصابه گروه ⁂

مدحت وحمد است وثنا آفرین ⁂

سوغ وجواز است روانی هجان ⁂

پاکه

پاک اصل دان وخلافش هجین ⁂

بد وصنم چون وثن وزور وبت ⁂

لعنت دوری وهراسه لعین ⁂

جانب وجه وجهت وناحیه ⁂

سوی سوی جز بود اجن بجین ⁂

مثل نباشد پسر این قطعه را ⁂

نه بخطا نه بختن نه بچین ⁂

قطعهٔ اخری

اماکن جایها مستان سگاری صحو هشیاری ⁂

معونت و نصرت و عون و اعانت نصر چون یاری

چه صیت منع یاردن صبر و مزن ناسفیدش

سفرجل آبی و مائی چه آبی تشنی ناری

بریه و خلق و مخلوق آفریده آفریننده

زمن بشنو چو ذاری خالق و فاطر دیگر باری

مربا و ربیب پرورده اسد انیکوی گردن

چو قاطع حاسم و فاری برنده هست چون بادی

ظلام و ظلمت ظلماء و جنح و حندس غیهب

دجی و دجیه دیگر آمده چون مدلهم تاری

اثاث البیت رخت خانه ماعون آلت خانه

مدقه دسته هاون چو کره جره یک باری

تمرد سرکشی مغبون فریفته ساعی و واشی

سخنچین امرئه زن اهل ذمه هستن نصاری

نخیل رفت و صلابت سختی لین نرم و بالوعه

چه تن شوی اندکی قلت شمس گرزت جویباری

هزیع و قطع و زلفه پاس شد ان نکو الان

کنون الساعه مثل آن زعامت مهتر سالاری

مودت دوستی عابد پرستنده عبودت چون

عبادت چون پرستيدن برهنه هست چون عاري ❊

صحيفه قط و سفر و زبر نامه چون کتاب ير ❊

نشان گتاسه مصحف دادرم خونند چون قاري ❊

جري يل جري برفتن جزي اندا نه خزيه سوا ❊

جري امد سزاوار جري باشد سزاواري ❊

شريعت شرع و شرعت راه دين و دين كيش آمد ❊

فريضه و مفترض فرمود و حق نهد دينداري ❊

حفيظ و ضابط و حامي و حايط و ابي و صاين ❊

نگه دارنده چون حافظ دگر داريج چون داري ❊

نصيف و خادم و منصف چه خدمتگاري دادر ❊

دگر دارو فروشنده چو عطار آمد و داري ❊

اجاج و آسن و آجن چو آب شور و گرديده ❊

قراح آبست و خالص بر ضا نذك سيح چون جاري ❊

سطر و اضحيان روزي بود بارنده و روشن ❊

طلق نه گرم و نه سردست و تقطر هست بيداري ❊

غوادي و بواکر ميغهاي بامدادي چون ❊

سواري و روايح ميغهاي شب نعم آري ❊

جو وسع و طاقت جهود قدرت دان توانايي ❊

عشیره دودمان و عشرده یك عسر دشواری
غوایل کینها زبرج چو زخرف زینت آرایش
کیاست زیرکی باشد تعطل عطله بیکاری
تبجح ارتیاح و ابتهاج و بهجت و غبطت
مسرت شادی مونس غمگسار و هون بود خواری
ملاذ و مفزع و حرز و معاذ ملجاء و موئل
پناه گاه اقتضا خوهش تضرع چون جزع زاری
هر کس چون میسر باشد این ابیات را گفتن
لطیف و خوب شنگ و رجو زلف جعد دلداری

قطعه

۱۸

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

قطعهٔ اخری

خنثی نر و ماده است و انثی ماده و اندوه هم
نخواست وجح و عمد و حرد و قصد داد دنجو هم
مشفر لب اشتر حیا فرجش قوایم پایها
فرسن سوک ابقع کلاغ پیسه داکل امدر خم
ماورد ماء الورد آب گل نفاخه کوبله
شمامه و لفاح دستنبویه داکن خدی رخم
کافور معروف و عبیر و عنبر و سنبل چواو
زرنیخ و زرنی هست و قنه پیرزد درهم درم

دنبه و اکندو دو کاو مندلی عود آمده ∴

∴ جونه عتیده چون قسیمه بوی دان واجم دژم

سحنا و جبر و سبر و سحنه رنك رخسارند ها ∴

∴ مرها و مقها چشم بی سرمه غشاوه هست تم

مرماد و ملجل نای و زنك آمد جلاجل جمع او ∴

∴ آواز و بیر و بم چون ناز ساز ها زیست و بم

مجو جلید است و ضریب است و سقیط است و صقیع ∴

∴ برز بخمه بخدان جمد یخ دان برادر تاد تم

دردو دروغمره هردو کرداب جواری کشتیها ∴

قمقا قمقام

∴ تقام و طم و بحر دریا هست چون دماء یم

فلك و سفینه و جاریه کشتی دقل بیرش شمر ∴

∴ مرساة و انجر لنکر شغراز عرب باشد عجم

ترس مرد با سیر اکتف چه باشد بی سپر ∴

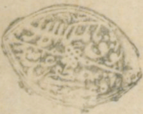
∴ نا نیزه چون رایج بود بی نیزه بود جراجم

لعاب بازی کر لعب بازی لعابا آمد بنج ∴

∴ رنبو است و عرف و بخوه با لا چون حباب سیاد جم

هست حریصی چون شره مفقود کم کرده مجر ∴

∴ دل تنك رکوع و انجاه دو بود بی تنك تم



حدّاد و قین و هالکی آهنگر و مدّا دچه ∴

دربان براده سوزش و گریست منفخ همچو دم ∴

حانوت و دکّان مصطبه جای غریبان میذنه ∴

جای مؤذّن مدرسه معروف باشد یا قدم ∴

حوجم گل سرخ و ورد عاطفه زرد داودان ورد گل ∴

عیثوم سوسن آس رجین مرد و نرگس نخس کم ∴

عوّاد بربط زن بود عود است بربط طنطنه ∴

بانگش رنین بانگ کمان طنّ کمان و چند کم ∴

مرزوق با روزی شمر محروم ضدش دقدقه ∴

آواز سم مضطر بیچاره است و گنگی چون بکم ∴

اعسار درویشی مقل درویشی عایل مثل او ∴

ولدان و ولد کودکان خرد توأم همشکم ∴

شنآن و شحنا و معادات و عداوت دشمنی ∴

حیف است و ظلم و جور و غصب و ضیم و عدوی چون ستم ∴

داء و الم دیگر وصب همچو وجع درد آمده ∴

سقم و سقام و هم مرض بیماری باشد چون سقم ∴

مدرار طش باران ریزان و ضعیف آمد ربی ∴

بیزار و بجد و ود و کیتی بجد و ود عکسش زهر سم ∴

گر علم خوانی ای پسر منقاد گردد سیم و زر ؛
بر جملهٔ اهل هنر باشی عزیزی محترم

قطعهٔ اخری

ترقی و تصعد بر شدن موهوب بخشیده ؛
وهوب و واهب و مسئول بخشنده است و رسیده
بقر گاو است و باقر جمع و ثور و ثوره و فارض ؛
نر و ماده است و پیر و عجل گوساله بجر دیه
لطیطه لاکشه اطریه رشته سلفه و لهنه ؛
طعام دور و کامخ کامه و مری بود دیه

حسیس او از زرم آمد جشیش بلغور باشد هم ؛
خسیس ناکس خطا جرم و جو موزون است سنجیده
عتیق آزاد و کهنه عتق آزادی فرح شادان ؛
برص پیسی زمن افگار و مسرو قست دزدیده
بخی راز داش و سریه کنیزک شاکله عادت ؛
خلاصه و بزه بغضا دشمنی مطوی نوردیده
ظهیر و صاحب و ردء و قرین و حافد و ناصر ؛
حواری و عضد یارند و مصروفست گردیده
خفی چون بدره قد مرد تن خفاره حسن دان خوی ؛

حسن خوب و رضی و مرتضی مرضی پسندیده
دریس است و سمل چون طمر هر سه جامهٔ کهنه
مستیر چون مسیح خرده خط ملبوس پوشیده
قصیبه موی مرغول و ضفیره بافته از موی
غدیره مثل او آمد عقیصه موی پیچیده
قلم خامه یراعه نار تراشیده برایه چون
تراشش مقلمه معروف و مختار است برگزیده
رحم زهدان جرف ابست و گنده مقطع گنده
ورک ران و عجز کونست منفوش آمد خیده

مقیت و برتر چون قوت دهنده هست نیکویی
سمی هم نام و اعجم بدزبان مسموع بشنیده
حلی و حلی زیور دان حلی جمع و خلی بی غم
جلی پیدا و مسجود است و معبود چون پرستیده
اکابر چون بزرگان اصاغر ضد او ارذل
فرومایه اراذل جمع او مسکوب ریزیده
اگر علم و ادب آموزی ای فرزند با دولت
جهان اندر ترا هرگز نباشد کار شوریده

قطعهٔ اخری

چون مکان و ربع و معنی منزل و ماوی سیر ؞
جمعش اسری و اساری مشبع و شبعان سیر ؞
طرم مرغ و طیر دایه بیژ جاه و عز جاه ؞
یوم روز و نوم خواب و بوم بوم و توم سیر ؞
ضیغم و هرماس و حیدر و ریبال اسد ؞
قسوره دلهاث و کیث و حارث و ضرغام شیر ؞
طعمه خورش ذوق مثل طعم لذت دان لبن ؞
خشت لبن خرمای خوش دقل لبن چون سال شیر ؞
شقص باره حصه و قسط و خلاق و حظ دان ؞

ایبر اذر چون نصیب و کفل و قسم و سهم تیر ؞
رحل پالان شتر و رحل مرد است فی رجل ؞
پای اصمع خرد گوش و رمح نیزه سهم تیر ؞
شرق و مشرق خاور و غرب است و مغرب باختر ؞
چون نثر یادان و برجین و عطارد هست تیر ؞
صبره و رجاج و کدس خرمن بذر تخم و تبن کاه ؞
فوم و برّ و قمح و حنطه گندم آند و یوغ و نیر ؞
قرص با چنگل گرفتن قرص چشم آفتاب ؞
فرض فرمان خدا و قرض وام و شیخ پیر ؞

توت و داد است وتات و بلغه توشه ریع دخل

بید دو والد دو خرمن گاه دان کتاب زعیر

شرکتا نبازی شریك انباز و ندمان و ندیم

هم ندم مشبجبه پایه كاد واین دمل عیر

نوق و اینوق اشتران ماده ناقه مفرد شش

فراش افیل اشتر کومك نر و ماده بعیر

ربح و نفع و منفعت سود و منافع جمع او

ربط بستن ربقه ماد رهست بینا چون بصیر

مجدل و برج و فدن بارو جدل پیگار دان

جیش و عسکر جند و لشکر همچو یاری گر نصیر

سجف و خدر و سدل وستر وستره پرده منتدی

چون ندی و ندوه جای مشورت دانا خبیر

اسطوان وساریه استون خانه چون عماد

قادر و هم مقتدر امد توانا چون قدیر

مصر و فسطاط و مدینه هر سه دان شهر بزرك

کوره و بلده بلد کومك چه روشن کر منیر

نخل چون خرما درخت و ویره کردن نخل منج

نخل ذفتی عملطه ذفتی وشفیلدن صفیر

کوه درو زن دتبه و مرقات پایه نردبان ∴

ترعه در مصراع یکسوی در و کوچک صغیر ∴

صیحه و صرخه چه آواز بلند و در کز نرم ∴

بیر راست و میقعه هردو کز بنه فیر قیر ∴

غمر غافل غمر کینه غرم تاوان عزم قصد ∴

دغم رشک و زعم دعوی تخت اریکه چون سریر ∴

جنه معروف است حدت تیزی و جدت نوی ∴

صخره در کوه آواز خر آمد چون زفیر ∴

آیکه و غاب است و غیل غیضه بیشه غیظ خشم ∴

لص و سارق دزد و والی شحنه میر آمد امیر ∴

ختم واجب ختم مهر خیم عادت قبضه مشت ∴

جمره سنگ ریزه خمره سرخی و خمره خمیر ∴

صرصره آواز باز و شقشقه بخشتک کرا ∴

قرقره آواز روده بانک گاب آمد خریر ∴

علم آموز ای پسر روز و شب اندر جهد کن ∴

تا شکر باشد طعامت جامه ات هم از حریر ∴

قطعهٔ اخری

چنگان زمان بارچه آمد چو دوش ∴

لهزمه جانر شمس منکب و عطف است دوش

سکه سپید ربعه درج مخلب دان جای شیر

مخض و علبه است هاونها دگر گاو دوش

عاطل بیکار داثر هست کرزیده زفیر

ناله زئیر بانگ شیر باشد املب بدوش

احول اعور بدان لوچه و یک چشم را

افرع بسیار موی و قزکری کوش

باسر و کالح عبوس هرسه بود ترش روی

عاطر و عطر است طیب دامک دان بوی خوش

هست نعیب و نعیق بانگ کلاغ و هدیل

بانگ کبوتر نقیق بانگ بزغ فورجوش

کهل شباب و فتی همچو دو موی و جوان

سن و ذکا داد حزم کار بگردن بهوش

جنبذ و کنبد سرب خانهٔ زیر زمین

سورت صاحی بود قوت خمر و بهوش

هلهل زهر و شجاع مار نر اسود سیاه

هره و سنور قط گربه و فار است موش

غامر جای خراب عامر عکس وی است

جارحه مرغ شکار صامت و ساکت خموش

وغر و زمین درشت مست صحیح تن درست

مغره گل سرخ دان زردغه تنک جماگوش

چیست آدیز و هژیر بانک کو بیاست و باد

نقش نگار اي نگار جمع وی آمد نقوش

اعلم و اعرف بدان اقرء و اتل بخوان

افتح و اکشف کشا استر و اکتم بپوش

دح برو ادع بخوان قل بگو آیت بیار

اجلس اقعد نشین کل بخور اشرب بنوش

قطعه اخري تاکه

تا که سعادت ترا یار شود در جهان

راه شریعت بگیر قول پیمبر نیوش

قطعه اخری

نی و شجر سایه بر جیس مشتری

چون خریدار است دان مشتری

زهره ناهید و مرآة زهره دان

زهره زیور خاتم است انگشتری

مرتبه پایه مراتب جمع او

فضل افزونی سیادت مهتری

جعل گردن جعل پا مزد و جعل ∴

∴ هست معروف و صغردان کهتری

مبطل آن کو نی بحق باشد بحق ∴

∴ ضد او باشک بود چون ممتری

حایک و نساج و جلاه و سدی ∴

∴ نار لحمه بود خف چون بفتری

مرطم و بت لیف و اهار و طام ∴

∴ شو جواد شاد و دلالت دهبری

صامت و ناطق زر و سیم و ستور ∴

ذل و ذلت خوری رفعت برتری ∴

∴ هند باجون کاسنی نجن سناب

یبس خشکی و رطوبت دان تری ∴

∴ غول مصروف است و غیلان جمع او

هست شیطان دیو و هم جنی پری ∴

∴ اقلف آمد ختنه ناکرده خصی

خایه گند چون ذکورت دان نری ∴

∴ زاویه کنج است احدب مرد کنج

کنز گنج آمد اخوت دادری ∴

غزل درستن غزل یکسو کردن است
وضع بنهادن امومت مادری
ثبت و مصداق است و برهان بینه
مبحث سلطان حجت و تازه طری
حلم خواب و حکم فرمودن حکم
داور آمد چون حکومت داوری
سمط آمد رشتهٔ مهره مهات
هست بلور و صنم باشد گری
کوره آتشدان و صایغ زرگر است

کلستان

گلستان انبر صیاغت زرگری
نیل و غطلم نیل و وجدان یافتن
نیل مشکش فهم کن ای جوهری
خرص چه بود حلقهٔ زرین بگوش
جان من گوهر فروش دان جوهری
عود و شادرفا شتری بیرو ضیی
لاغر و دیگر نحافت لاغری
جاخه بهکو بدان و جانجکه
آفت سرها بود بهتر سری

خوخ شفتالو بود تفاح سيب ؞
عير و راز كوهنج و جندي كنكري
اي پسر اين قطعه را خوش ياد كن ؞
تا كني بر جمله كودك سروري

قطعهٔ اخرى

نسر عربان روده و نافرجه چنك ؞
ساعد و يد هر دو ارش دان و چنك
وقعه و هيجا و لقا باش نيز ؞
هيجو قتال است و كر هست جنك

هدهد بوبو بود و هامه جغد ؞
كوق كوق معروف و چه كركي كلنك
ريق و رضاب آب دهن دان بزاق ؞
هست خيو اغج و عرجي چه لنك
غرب و ظبه تيزي تيغ است هان ؞
سيد و نمر هر دو چه كرك و پلنك
فحل و فنيق اشتر كشن و لغام ؞
كفك شتر مكث و تاني درنك
تا كل و نكلي زن مرده پسر ؞

صفرة وصبغ آمده زردی و رنگ ∴
(بویه — صادلو)

ظبیه بود کیسهٔ زر برمیان ∴

مبرد سوهان وطبع هست ترنگ ∴
(اکه — یکه)

صدق واصم نیزهٔ سخت آمده ∴
(قتی سنکی)

خطوه ومرساک چه تیر خدنگ ∴
(تین اغاجلاوه)

جوذر کوساله دشتی حمار ∴
(کوساله کاو دشتی — بیان صغیره بوزاغیه)

خرچه حمص جمع حزامست تنگ ∴
(انکر — قلاکه)

طایفه وشمل گروه و رقیق ∴
(بولک)

بند تنگ ضیق وضنک است تنگ ∴
(فولی — لجم — لاار)

لوم وملامت چو ملامست لوم ∴
(رسوایلق)

عدل بود داد چو عدل است تنگ ∴
(ونکه)

لوبه و لابه نوبیان سنگلاخ ∴
(چاقللویو)

صخره وحصبا وحجار است سنگ ∴
(طاش)

گرچه که این قافیه تنگ است وسخت ∴

بین که چه خوبست چه شوخ وچه شنگ ∴

قطعهٔ اخری

حاجب ابرو ونجوه ابر وچون وطرحاجب نیاز ∴
(قاش — بولوت)

لفت وشلجم شلغم وفجل وبصل تره و پیاز ∴
(صوغه)

ملكه منزل خله خصلت خله آمد دوستي ∴ اجنبي بيكانه جله قوصره چون حرص آز

حلو شيرين مر مر چون تلخ شيرين است و تلخ ∴ حمض و حامض ترش و مقرض مجموع مقراضست گاز

تاره باشد باره قطعه پاره رشوه پاره دان ∴ امتحان و تجربه چون آزمودن عدّه ساز

قصر كاخ است و قصر كوتاهي و كوته قصير ∴ صقر چرغ و رقص بازي باز و بازي هر دو باز

طهر پشت طهر پاكي و طهارت مثل او ∴

چون ظهاره آورده كرباس جامه باغ باز ∴ شاهق و مالق بود همچون صدف كوه بلند

تكه و شمراخ و قنه سر بود هضبه فراز ∴ نيج بيك و نيج ژيم و ژيم آهوي سپيد

قبح زشتي فتح ياري و كشادن سير راز ∴ موثق و ميثاق عهد و وعده پيمان نامه

طول افزوني درازي طول و كنج آمد ركاز ∴ ضغن و حقد و غل و تار و دحن و احنه كينه اند

تبش كبش و تبس و قايد كش بردان و نهاز

اذن دستور اذن گوش واذن نزدیک آیا اذن ؞
؞ وام ده ادنی بود کمتر اذان بانگ نماز

مسنده چون بالش تکیه وساده زان سر ؞
؞ نمرقه چون ناز بالش جز علم نبود طراز

خردل ورطبه سپندان وسپستة لباب ؞
؞ ویژه و وز واوز چون مرغ آبی بط قاز

سافیه چون جوی خرداست سواقی جمع او ؞
؞ نوی جوی گرد خیمه ناز نختن اختباز

شعبه در غالکه شغب تشنیع شنا خیها شعب ؞

؞ چون تزلزل لرزله جنبیدن وهم اهتزاز

دزد فروزی داد نوردزا فروزی ده بود ؞
؞ تلبیه لبیک گفتن دفتنج احتجاز

قطعه ام چون خوب رو یا نبر لغتهای دگر ؞
؞ یافته خود را مفصل می کند بر جمله ناز

قطعهٔ اخری

خشب چوب وخشب جمعش حطب هیزم لقادیدن ؞
؞ غرب سیم وغرب چیزن چه لهو لعب بازیدن

تجدد نوشدن تصدیغ درد سر رسانیدن ؞

تتبع پى پس روى كردن تفاخر فخر نازيدن ؛
جفا آوردن شاطى وساحل چو سيف آمد ؛
لب دريا نطق گويا بود چون مطر باريدن ؛
صناد ومعكم وصوه نشانهاى بيابانى ؛
حشف خرماى بد طاق وطبق تادمه بوسيدن ؛
تلبب وعيكم وجبت طوى ودرش جاه آمد ؛
جوابى حوضها ينبوع چشمه شرب نوشيدن ؛
صبابه اشتياق وشوق باشد آرزومندى ؛
فراق وبين بينونت جدايى كسب ورزيدن ؛

جو عفريت ومريد ومارد آمد ديو استنبه ؛
معاذ است وعياذ وعوذ ولوذ آمد پناهيدن ؛
اثيم وآثم وخاطى بزه كار آند وچون مجرم ؛
تقى ومتقى پرهيزكار وغلى جوشيدن ؛
حمار بنشست با مبطن شكم باريك اقرع كل ؛
جهورى دان بلند آواز وجهد وكد كوشيدن ؛
غثا خاشاك آب ورنق تيره زرزهاب آمد ؛
وشل چون ضحل وضحضاح آب اندك قطره چكيدن ؛
فلاة وقيعه وقاعست وسهب وصفصف وصحصح ؛

∴ فضا و مهمه و تیه اند و صحرا آلف پیچیدن

شهید و شاهد باعث گواهست و فرستنده ∴

∴ سجا عنوان و علوان بند نامه و زن سنجیدن

نجیعه شیر با خرما و غیره شیر و راشن ∴

∴ طفیلی طفل فرزندک چه کوک و مضغ خابیدن

چه شاك و شايك و شاكي و سالح با سلاح و قط ∴

∴ چو فری بری قطع و صرم و حسم و بت بریدن

جهود و گبر و ترسایان را نامی شنو تازی ∴

∴ یهودی و مجوسی و نصاری لعق لیسیدن

نمایل خوبها شوکت دلیری شیب چون پیری ∴

∴ شماتت شادی دشمن سماع و سمع بشنیدن

قرابت قربت و قربی و قربان جمله نزدیکی ∴

∴ جسارت جرئتی کردن حذار و خوف ترسیدن

خصاصه فاقه و فقر است و عدم و عیله درویشی ∴

∴ سؤال و مسئله دا در جو خواهش دان پرسیدن

صفیحه تخته در زافره پیشی در باشد ∴

∴ عضاده بازوی در سیر رفتن ستر پوشیدن

مهات و نجه و عیناجه گاو ماده دشتی ∴

سمن فربه و اعجف لاغر و تقبیل بوسیدن ∴

کتیبه پارهٔ لشکر طلیعه دیدبان اقطع ∴

بر آیده دست و اجهر روز کور و شم بوییدن ∴

حذم تیغ برنده مِحذم و مقضب چو او ساقه ∴

پس لشکر چو عامل نوك نیزه سکب ریزیدن ∴

دهان بنده داعی شکر بی ریز دای عاقل ∴

که لفظم دار بما شیرین نداند هیچ ترشیدن ∴

قطعهٔ اخری

ملف عهد و حلف خالی خلف بیستان خلف پس ∴

خلفه

خلفه ورنگار و خلف فرزند خوش شب رو عسس ∴

خف موزه جف خشکی جف مشك کهنه خف ∴

چون خفیفا و راسبك دان نفس جان و دم نفس ∴

جرس آواز ضعیف و حرس دهر و خرس خم ∴

خرس دب و خرس همانی درای آمد جرس ∴

حرث کشت و کشتی کشت و صار گشت و ظهر پشت ∴

غور بیست و شت بست آخر دیگر منجو عدس ∴

غیب نا پیدا عبث بازی عنب انگور و غیث ∴

مست باران عبث آمیزش مغیث فریاد رس ∴

قرب نزدیکی قرب جمعش قرب دان مشکها ∴ تاج افسر مگس چون تاج و ذباب آمد مگس

من معروف من منّت بر دیگر نعمت کنا ∴ من بود با مدّ و نی مدّا ایر آذر من چه کس

ضرس دندان ضرس خایید نضرس بدخو بود ∴ آفت و عاهت بد و چون کندی دندان نضرس

شیء چیزی سیء مثل و شیء بریان کردنست ∴ سیء الخلق است بدخو دون مردی دان خسیس

منی تقدیر آرزو منیه و منی جمعش منی ∴ آب مرد و زن منی معروف و کاهو چیست خس

خلق خو خلق آفریدن دان خلق خوش خو خلق ∴ کهنه خلق انگشتر آمد بر هیدن چه جس

سجر بر گردن سجر بام و شجر آمد درخت ∴ سحر شش سحر است جادویی بگشتن دان حس

گر ترا ادراک باشد بنگر این شعر مرا ∴ این چنین نظم کالی دیده باشد هیچ کس

قطعهٔ اخری

جوی مینو کوثر و هم کاسه نبود جز اکیل ∴

چشمهٔ او دان برا ذر زنجبیل وسلسبیل
نهج منهاج وسنن چون مذهب ومشرع راه
جو محجه است وطریق وشارع ونهج وسبیل
سطر وخط استوره واسطار افسانه بیاض
کاغذ وکرسف چه لیقه جای مهین امد مسیل
زرقه وخضره کبودی دان وسبزی کاغ است
خاک رنگ ازرق کبود اسود سیه تشنه غلیل
ابیض اسفید است اصفر زرد احمر هست سرخ
سبز اخضر صر بارد سرد وخسته چون علیل

چون نعاس است وهجوع است ومنام است وکری
خواب ورذل ونذل ناکس بذل بخشش فیل بیل
صلد سنک وقرفه تهمت قفر خالی وصلف
لاف انا وقتها قال است گفتن همچو قیل
طلس کهنه طلس ومحو وطمس حک استردنست
جدول وجعفر چه جویک دان گروه مرد جیل
حمل بار پشت وسرحلی بود چون حامله
دمع اشک وجعد بنک وگوز هندی نارجیل
اکه باشد نیزهٔ کوتاه وذابل نرم او

زانه و مزراق زوبین است و بزدوده صقیل

دفعه یکباره چه دفعه مست آب تیز رو

ترس و مجن چون کنیف اسیر خوید آمد قصیل

رونق آب تیغ و مقبض دسته او دان فرند

گوهر تیغ است و کند چون کهامست و کلیل

سیف و شمشیر و حسام برنده نصل و شفره تیغ

جفن و غمد آمد نیام اندك یسیر است و قلیل

قاضب و مرهف چه باشد تیغ بران و تنك

فل رخنه مسمله کوتاه و با رخنه فلیل

حین و ابان و اوان و وقت و میقات و اجل

گاه و پاینده ان زعیم است و کفیل است و قبیل

سلعه سر بشکستن و سلعه متاع و سامعه

گوش و مجروح و جریح و خسته کشته چون قتیل

کلفت و جهد و مشقت شقه دشواری کلف

نقطهای سرخ بر رو چشم با سرمه کحیل

دجکه و نکه گروه مرد و زن شفا ست شف

سوده براده چی زنده سایه دایم ظلیل

مسك مشك و مکه مشك انگبین و مسك چه

بوستادلی دلوها چون بانگ اسب آمد صهیل
حافی و عافی برهنه پا و خوهنده رخیص
هستکار زان رخص ادراکی و مستحقر ذلیل
هر که این را یاد گیرد بر ظلام جهل وی
مرشدی گردد برا او در اسمها باشد دلیل

قطعهٔ اخری

سر لیتیم چون غرا صبر و عزا هردو شکیبایی
عرا دشت و عزا قصد و بصیرت هست بینایی
هین و داخر و صاغر بود خوار و لئیم مثلش

اغارت دان یغما نهب باشد مال یغمایی
امارت چون امیری سلطنت شاهی ندش زیرك
امارت چون نشان آمد تصنع خویشتن آرایی
صریر بانگ در تخت است و نعلین و قلم ماجن
چه نا باك المعی صایب فتوت دان برنایی
سراب و آل کوراب و جد دها مون چون فدفد
تیقن بی گمان بودن تبختر هست رعنایی
ورق سیم و رقه مثلش ورق برگ است رق کاغذ
قنوط و یأس نومیدی و اش تامر چه فرهایی

ضلالت غی و طغیان و غباوت جمله گمراهی ∴

∴ مکیده کید و کید و دت بود چون مکر بد رایی

وقیح روشن بود روشن چه چوب روزن خانه ∴

∴ فضاحت چیرکی باشد خزایت خزی رسوایی

فقیر و عایل و مسکین و بایس معسر و مقتر ∴

∴ جود رو بیشی عنا رنج و غنا آمد توانایی

نصاب و عنصر و محتد و مه اصل مردم دان ∴

∴ فرید و منفرد تنها توحد وحده تنهایی

لباس و کسوه و لبس و لبوس و ثوب تن جامه ∴

∴ شبیه و کفو همتا و کفاءت دان همتایی

چنین در و جواهر را که داعی کرده ام نظمی ∴

∴ بمن لایق بود پیش هنرمندان شکرخایی

قطعه اخری

سهل آسان سهولت آسانی ∴

∴ حدس دانش چه جهل نادانی

رجز و رجس و عقاب و رکس و عذاب ∴

∴ چون عقوبت شکنجه تا دانی

عتره و اهل و آل خویشاوند ∴

∴ دور و قاصی و ضد او دانی
صفد و نکل و قید بند چو غل ∴
∴ بنیه بنیاد و فاعل کش بانی
متوسط میانه عدل گواه ∴
∴ حلفه سوگند چون درم ثانی
شخنه و شخنه یخ تخن غمست ∴
∴ شجر بر نسک و هدی قربانی
٢ ٢ ٢
تبه خرگاه و شقه یکپاره ∴
∴ شتوی خانهٔ زمستانی

اوردبه رودهای معاروده ∴
∴ قحط تنگی و خصب ارزانی
چون قسیم و وسیم نیکو روی ∴
∴ شفه لب دان و جبهه پیشانی
قریه دیه و فرع بود جمعش ∴
∴ قربه مشک و قری چو بهمانی
طوق و عقد و قلاده گردن بند ∴
∴ قهرمان کهربا فلز کانی
مسجد و خمره است سجاده ∴

صوف و ممطر چو پشم و بارانی
مغزل دوک تراش مغزل دوک
چون ندامت ندم پشیمانی
ارتقاع و عروج بر رفتن
قلق و اضطراب پریشانی
نضرت تازه چو تازگی ناظر
بر کسی بنگرنده چون رانی
مقبل آن کس بود که او هرگز
نرود از درت اگر رانی

قطعه

قطعهٔ اخری

فص نگین صفر تهی صفر روی
طلعت وجه است و محیا چو روی
طبع غریز است و طبیعت سرشت
منحو خلیقه است و سجیه است خوی
نافه و چون نافه چیزی حقیر
عرق رگ و غرق عرق غرق و خوی
علق گر نمایه علق دان زلو
دالیه دولاب بود نهر جوی

منظر و رؤیت شده دیدار رخ ∴ وجنه چه افراز رخ اطلب بجوی

بقعه شمر پارهٔ جای از زمین ∴ صیصیه دژ دار سرا سگه کوی

حنق چه بود زینه و دوفض پیاز ∴ نخرفه بستان کره هست گوی

نافکه و سبحه بود نافکه ∴ مسهب و مکثر چه بسیار گوی

مقدحه آتش زنه قداحه سنگ ∴

سوخته

سوخته و حراق چه حرقه رکوی ∴ سلم چه دلو آمد و سلم آشتی

هدنه چو آوا و شطر چو نیمه است سوی ∴ صالح و طالح چه بود نیک و بد

خل و خلیل دوست خلیل است شوی ∴ علت و رنج غله چه دخلست هان

نحله بود سوز دل اغسل بشوی ∴ جان پدر چون سخنی بشنوی

تاکه ندانی بحقیقت مگوی

قطعهٔ اخری

حِراسَت چون نگهبانی و مادرش سبا آمد ؞

؞ مَعِز و مَعْز مِعْزی نر بود راعی شبان آمد

سما و سمک و عرش و سقف باشد آسمانه چون ؞

؞ جدار و ردم دیوار است و سلم نردبان آمد

سبع د سبع هفت و سبع یک از وی شبع سیری ؞

؞ چه مهجه جان و خون دل بود دل چون جنان آمد

قنا نیزه است بی آهن شبا باشد سر نیزه ؞

؞ چه حربه نیزهٔ کوتاه و مینوها جنان آمد

ربیبه دختر اندر اخت خواهر اخوه دادرها ؞

؞ شقیق و اخ بود دادر چه بخشودن حنان آمد

جریده دفتر و قرطاس کاغذ طرس مثل او ؞

؞ فواصل آخر آیات و بد دل چون جبان آمد

اتون کلخن چه منزل نایره حمام گرمابه ؞

؞ ختن داماد و ختنه همچو تطهیر و ختان آمد

منیب و تایب و تواب گردند ز بد کاری ؞

؞ عدو و دشمن عدی جمع وی اخدان دوستان

قبیل و سلفه و قده فریق و فرقه و لبده ؞

گروه اسلوب یك گونه عماره دودمان آمد
شطط بی دادی و عدلست و عادل دادگر باشد
تراث وارث و میراث سزا نیز سنان آمد
عراب اسبان تازی صائن آنکو سم نکه دارد
جموم بر تك جموح سرکش خرماده آتان آمد
طمر اسب جهنده چون عقوق آبستن و فاره
سره حولیست یکساله آق باریك میان آمد
صعید و ساهره روی زمین اقلیم چون کشور
مفازه چون بیابان و توابع پی روان آمد

رزان آهسته زن بهنانه خندان بکر دوشیزه
مهیره هست کدبانو نساء نسوه زنان آمد
درین مرد ست و آهسته و انسان مردم و نسی
یکیش انس و اناس و ناس اناسی مردمان آمد
وبر پشم شتر اوبار جعشش مهد گهواره
زغب دان موی مادرزاد مثعب ناودان آمد
اگر فهمت بود یارا بیا بر شعر من بنگر
که شعر دیگران چون تن از آن من چون جان آمد

قطعهٔ اخری

حصرم غوره جنی چون چیدن بر چو اجتنا
هست گزیدن اختیار و اصطفا و اجتبا

جامع و مصحف و نبأ چون خبر و اثر خبر
موعظه پند و عقده چون مرشد بند و رهنما

حبسه و عجمه دته چون بستگی زبان لسن
هست فصیح صد او عجی و صبیح خوش لقا

هجر و هجیره هاجره طانخه گرمگاه چون
دجن و فیایه سایه میغ است گشادن انجلا

مشأمه سوی دست چپ میمنه عکس او بود

مأثره منقبت هنرذان و خریدن اشتری
منصب دیک پایه چون منصب هست مرتبه

هاکه چو خرمن مه است اثمد سنگ توتیا
صوره چهره ترقوه چنبر گردن و رمق

باقی جان قریب خویش مد جمعش اقربا
هست ریاش و ریش پر جامه نقاب روی بند

رجس گناه و زیبق زه خسر زیان ثمن بها
سیرت و داب و شیمه خو یمن خجستگی بود

منح و صله هبه دهش خانه‌ء نی بود عما

عقرب گزدم وحمه زهر وی است شوکه دم ❀

ابره وشوکه نیش او هست خبز دز خنفسا ❀

خلد جه کور موش دان سور خهای وی شمر ❀

جونافقاء و راهطاو قاصعا و دامیا ❀

ای پسر عزیز من با ادب و وقار شو ❀

پیش کسان بد مکن از دهن تو لفظ ما ❀

قطعه اخری

زر دو رساز بانك وی امد زر زره ❀

شهلکه جه بحث بره زن و مثل شهبره ❀

یحمور عیر جون خر دشتی و کسعه ضد او ❀

عفو و عفا و جحش بود هر سه خر کره ❀

جلفه تراشهٔ قلم و لوح تخته لوح ❀

جون جو هوا لوا علم و شرفه کنگره ❀

مشکاة چراغ خانه منار چراغ پا ❀

مصباح دان چراغ جه برنیه خنبره ❀

خفتان جوشن و زرد امد زره و تر ❀

زه سوط تازیانه برق جون حمل بره ❀

فرخ جه خرفه شبث شوی حوك و باذروج ❀

بو یانك کرفس طاهر و کشنیز کزبره

غیره چو رشك و غبره سرشك و صواب رشك

برغوث و ابن طامر کیك و کرش دره

بول مثانه هر دو کمیز و کمیزدان

امعا چه رودها و صهاره است و حزدره

معکف چو آخر است بهیمه چهار پای

محزم چه جای تنگ و علیقه است توبره

دوداست کرم هست دمان دود کرم رز

یربوع موش دشتی و خفاش شب پره

نقاد آسیازن و طاحون آسیا

عیسی چه سنك آستره موسی است استره

خدع و خداع و خدعه خدیعت فریفتن

اعسر چپ است و سوی چپ آمد چو میسره

زیبق چه زیوه بوطقه معروف سکه نیز

بهرج نبهره جید و نافق بود سره

حلب و حلب ربودن و بردن بود حلب

دوشیدن است و بالش زین هست میثره

نغبه چو جرعه شربت آب و سخین گرم

چونا عتذار بوزش داکن لفظ معذره
خرطوم فیبخ است وسباء وسبیئه می

رقاص وضحکه هرد و چو یا کوب مسخره
جان پدر تو علم بخوان و عزیز شو

بر سر بپوش تاج کریمی و مقدره

قطعهٔ اخری

بعل شوی و بغل استر اعض واضرب بزن
صاحبه عرس وقعاد و زوجه و بعله است زن

ابطح و بطحا بطیحه دو د باسنك و بریك

چسر

جسر پل فلس امده پل چون عجوزه پیره زن
غره و هیج و عجاج و هبوه و نقع و غبار

قسطل و قتره هبا گرد ایست لا تضرب مزن
جمع و خرب و رهط و شیعه زمره ثله شرذمه

امة و عصبه فیه امد گروه مثلی چو من
عارض و مزن و سحاب است و غمام است جهام

ابر خیمه چادر و ظل سایه فوه و فم دهن
ساعد و قفازه هر دو دستوانه منساءه

چون عصا دبوس چوماق است اسپر دان مجن

فیه در وی ثمه آنجا ثم آنکه هاء گیر ∴

بمه از چه عم مکش عنی و متی زمن ∴

ودق و جود و وبل و رجع دیمه و عهد و حیا ∴

وابل و طل و ولی و رش باران مشک ∴

خیش کتان ستبر و شرب کتان تنک ∴

ذیل دامن درع و سربال و قمیص و پیرهن ∴

دف چون دفست و جنب و دف پهلو ناصره ∴

همچو خصر آمد تهیگاه انقر و اخفر بکن ∴

صحب و اصحاب و صحابه هر یکی یاران بود ∴

مرتع و مرعی چراگاه آمد و خضرا چمن ∴

ذروه بالا مجهل هامون است غایط جای پست ∴

بثنه و میثا زمین نرم و افسان و مسن ∴

گر تو این ابیات موزون نغز خوبی جای بسر ∴

بهر شکرانه در افشانی کنی هردم بمن ∴

قطعه اخری

بیع است فروخت سوق بازار ∴

خسران چه زیان خستو اقرار ∴

فقره چو فقاره مهره پشت ∴

رانین بود ز غیر قرار ∴

زر انكه عروه كوشهٔ او ∴

دیبا مده شك بخدا انكار ∴

تالد چو تلید مال كهنه ∴

طارف چو طریف نو هبا انكار ∴

خطاف پرستك و فراشه ∴

پروانه بدان و قول گفتار ∴

گلاب و گلاه بزی چه سكبان ∴

ذیب و ضبع است گرگ و كفتار ∴

نشابه و قذه تیر پر دان ∴

لا تحسب و لا تعد مسمار ∴

ود و تد است منخ چو بین ∴

سك آمده آهنین چو مسمار ∴

منحات و قدوم رنده تیشه ∴

مخفر سكنه است مچو منقار ∴

ملزم خرك است و مقطل اره ∴

دستاره مدان تو غیر منشار ∴

تسعه نه و عشر ده ازو یك ∴

ای جان پدر عشیر و معشار ∴

سبب است عطا و جزیه گزیت ∴

ذمّه چو ذمام و عهد زنهار ∴

آبار و خیاط و ابره و سم ∴

سوزن گر و سوزنست سوفار ∴

رقعه چه و زنک لبنه خشتک ∴

مندیل و عمامه هر دو دستار ∴

فالیز چو مبطخه است پالیز ∴

فزاعه هراسه همچو محناکر ∴

و نفضه چو کنانه دان و جعبه ∴

ترکش چه شکوفه نور و نوار ∴

راح است و مدامه و مدام ای ∴

جیفه است چو میته هر دو مردار ∴

هر که او ندهد بشرع گردن ∴

زندیکه بود مدام بردار ∴

قطعه اخری

هلال ماه سه روزه چه بدر ماه تمام ∴

یمام کبوتری خانه از آن کوه حمام ∴

منون و موت و موات و ممات بشنو ∴

چو حتف وسام ومنیه است مرگ چونکه حمام
عشیه ممسی اصیل ومسا شبنگاه است
نکو چو بلجه سپیده دم است وپیش اکام
ذنوب دلو پر آبست وغرب دلو بزرگ
ذنوب هست گناهان بیشتر وچو آثام
قریس ماهی پخته قریس چون چنبر
تو قلس دان رسن دام وفخ حباله چو دام
حساسه ماهی خشک وحشاشه باقی جان
سمید نان سپید گشت ونان خورش چه ادام

یفاع وطود چو جایی بلند وکوه بزرگ
حضیض وجز بن کوه وقن عبد غلام
رکاب وساقه رکاب ودوال وی باشد
حیاصه حلقه تنگ آمده لجام لگام
زمام وحلس مهاد وپلاس وجل چه جل
عنان دوال لگام گروهها است فئام
اگر تو علم نحوی بفهم یاد کنی
ببینش خلق شوی باهنر ز جمله همام

قطعه لغزی

حول گشتن ذرع کشتن قتل کشتن اسم نام

چون وری آمد بشر فرزند آدم هم انام

نوع و جنس و صنف و ضرب و فن خیف و طور گون

گونه نجر و حرم و سحت و حظر آمد چون حرام

معقل و حصن و حصار و قلعه و دیماس دز

سور بارو صف دسته حزمه دسته دین و ام

موز انگور بزرگ و وین انگور سیاه

مد من الخمر است دایم می خور نه بی مدام

نایم و مخفی و خفیه خفته و پنهان بود

عرش جفنه جفنه بخش جفنه کاسه کاس جام

وکر و عش وکن و صور کن آشیان ناشکفته چون

استان است و صفا سنگ نسو مرمر رخام

شعبه و غصن و فنن همچون قضیب و صنو و خوط

شاخ تر شجر ادرختستان بود خطوه است گام

منیمش و فرصاد ذردالو و خرتوت آمده

چون بکاسه خوشه خرما حنك باشد چو کام

فوغه و فغمه است نشر و فوج و ارج و نفحه چه

بوی خوش اند و دصید نجون دم مقصود

عین جاسوس و زر و چشم است و چشمه عین ابر

قاف کوه و نون ماهی دان خیشوم چون زکام

محبس و سجن و حصین و حبس زندان است هان

مجلس و محفل چو مجمع انجمن سطح است و بام

کیل و کیله شب لیالی جمع و برهه نیم شب

غدوه و صبح و صباح و بکره و فجر است بام

ناقص و ابتر کم و نقصان و نقص آمد کمی

کامل و کافی و وافی وافر است جمله تمام

از خدا هر دم بترس ای جان من در روز و شب

تا که احوالت بگردد در دو کونین انتظام

قطعهٔ اخری

ذوابه بست گیسو خال و شامه هر دو باشد خال

چو طره ناصیه دان موی پیشانی سبط فرخال

سویدا و صمیم و حبة القلب میان دل

غشا چون پوشش دل دان بجرحت داشتی اهمال

سنوطی و اقط بی ریش و کوسه شارب سبلت

بر و تا صلح بود دغ سر حد کردن شود اهمال

ذکاوت زیرکی ضدش بلادت دان خرد نهیه

دلال و غنج ناز و ناز کردن جانب من ادلال

تفکر فکر کردن استخارت بهتری جستن ز لال

مهانت بی شود خواری و خوار کردن بود اذلال

افاده فایده دادن تورقی دان حذر کردن

تکبر خویشتن بینی چو دزدیدن بود اسکال

تزهد زهد کردن استراحت چون برآسودن شکال

تفضل فضل کردن دست برهیدن بودا

تعطف مهربانی ارتضا باشد پسندیدن

تفهم فهم کردن گوشت کندیدن بود اصکال

اعادت عادت دادن تقبل چون پذیرفتن

تکاسل کاهلی چون راه کم کردن شود اضلال

مبشر مژده ده مرسل بود پیغم فرستاده

رسالت دادن پیغام نباشد ده نما جزدال

ابا جان هنر بر ور ز شاخ عمر خود برخور

قد ده بیچون الف با دا و قد دشمنت چون دال

قطعهٔ اخری

طیبت و طیب چه خوبی هست خوش

صهر خسر حماه و صهره است خوش

وامد واثنان یکی دان و دو ∴

∴ ثلث سه یك آمد چون سته شش

نمایط و طوف عذره واپسین ∴

∴ بطن ریه هر دو شکم دان و شش

مقبس و مقباس و شهاب و قبس ∴

∴ پاره آتش شمر اشفی درفش

مکنسه و منجل و ماکه است و داس ∴

∴ مجرفه بادوجه بود بیل و رفش

اخش و لا تخش بترس و مترس ∴

اجهد و

∴ اجهد و اسحب چه بکوش و بکش

خل و ذر مهجو دع و زع بهل ∴

∴ ضنه بگیرش دگرا قتل بکش

علم بدست آرکه زنده شوی ∴

∴ ذات عزیزت بجهالت مکش

قطعه اخری

کتب و تحریر و کتابت دان نبشتن ترجمه ∴

∴ بند انگشت لفظ را معنی بگفتن ترجمه

وسعت و فسحت فراخی ضیق تنگی چون حرج ∴

گله باشد بشه خانه گله آمد ججمه

سوزی سکک اوی — بالش — مدح

ادرك و فرسك الوی کوو تالانك شمر

تونس شفتالو — لاغ ارکج

ناگشاده گفتن الفاظ باشد ججمه

سوزی قارشق سویلمك — مدح

سد و فرج و فطر عورت ای پسر بند و شکاف

اورتیه — سوبند — یرتق

بانگ اسبان چون علف بینند آمد حمحمه

اتلرك علف کوروب کیملداوازی — مدح

خط کار مشکل و خط شمر بر رخ زمین

بوزیر — مشکل اش

چون حجامت گر بود حجام شیشه محجمه

حجامت لاجی — حجامت شیشه سی — مدح

طلبه پیش گردن و ربعه میانه قد دان

اورته بویلی — بوینك اوکی

واکه هم اوردن چه باشد ای برادر قمقمه

برادر آیه دوشرمك — مدح

هوه

هوه و غور راست و وهد و هده جای گو صعود

یوقری

همچو نجد و امت بالا افتانه تهمه

یوجه یر — بغزا یره — قره بوم تپه یر — مدح

ناقد و جهبذ چو کهبت محتسب معروف اجیر

قارغه

چون عسیف مزد ور باشد نقش کردن نمنمه

کرایه ورادغاه — نقش ایلمك — مدح

ای پسر بر خویشتن زحمت بده در راه علم

روز و شب با جان و دل تا بر تو روشن گردد همه

قطعه اخری

متیما و متی ایان کی تزی یا بنی ما

برچه بریکارکه بنجه — بزه

چه و ان جز کی هل هست و ان گر چو لو و لولا

نه نسنه — شول نسنه که — واریچه — اکر — معدم — معدم

لديك نزد تو هذي و ذي وهذه اين زن

لدي نزد من مهنگ در رنك كن بي چه ماوگاه

كه او را و هيهات چه دور و مه رها كن ضه

مكو مهيم خبر گويم چرا نه چون لم و لما

على بر في در و اين كجا انتم شما اى

كدام و حيث انجا حيثما و اينما هر جا

هو ان وهما ان هر دو هم ايشان همه مردم

دو نيكا مهل ده بله بهل ايها سخن مفا

چه ذاك ذلك ان مرد و لاتي ان كروه زن

لذلك

كذلك ان چنان و ينبغي بايد دو دو و مثنى

جميعا طرة طرا همه او طار حاجتها

اولاء اين همه مردان و ذا اين مرد چون

اكنا سوى ما ان حقيقت مثل و وي ان

اذا و فتحا اذا انكه چون او باشد اذ و اذ ما

فرادى يك يك و هاتان تا كنا اين دو زن تيك

چو تلك ان زن و تا اين هنا و ههنا اينجا

لا ملجي بر من البته هر گز سرمدا دايم

علي بر من اتانا انا تا سخن و نا چون ما

هی آن زن هما آن دو زن وهن گروه زن ۞
۞ الی سوی من از چو عن دا در غدا فردا
کلا الرجلین کلتا المراتین آن دو مرد و دو زن ۞
۞ چه کفه گفه رو باد و برابر چون ازا تلقا
مکانک باش در جایت کفانی بس بود بر من ۞
۞ مذ و منذ و از آنکه الذی آنکس ام و او یا
علیک بر تو ایاک ترا انت تو ایای ۞
۞ مرا قدام پیش و تحت زیر و فوق چون بالا
بلی و جیر و ای همچو اجل آری سدا مهمل ۞

کبد سختی

۞ کبد سختی و رحما مهربانی هر چه دان مهما
هلم چون تعال حیهل باشد بیا و هیا ۞
۞ بیفزا در سخن ایه سخن گو و صه تنها
کعمری چون بجان من بود لا سیما خاصه ۞
۞ لک ابته خذا با دانکه دارت الی چون تا
اخون والیون و اولی و اخری جمله لا یونز ۞
۞ حقیقست و جدیرست و قمن لایق مگر الا
آمین بی مد و با مد همچنین باد هنیئا لک ز وفای ۞
۞ لعله عله بو که کیف چون متکش بود انی

عکیکم برشما باد او عندی نزد من عنك
ز تو هانحن دارا اینکیم هر دو لنا مارا
چه حاجت خودنیتش بینی و مدح خویشتن گفتن
هنرمندان را شاهد بس است این قطعه غرا

قطعه اخری

اولی چو این جهان بود و مجو عاجله
اخری و اخرات جهان بود و مثلش آجله
برزخ میان هر دو جهان در قدم همره نیز
نفط است نفت نفطه نباشد آبله

اتفیه دیك پایه جعا کست دیك گیر
کوز است و کوزه کوزه جره بلبله
برمه است دیك سنك چه مرجل کوبدزند
آتش زنه چو هیطله طنجره پاتله
ضبت است سوسمار و ضبابه است نارمیغ
قذافه دان فلاخن و فخ آمده تله
مثوی و موطن و وطن است و صقر مقام
سائغ تمام نفل و تطوع چو نافله
ابن السبیل ره گذر و رفقه همرهان

حجاج جمع حاجی ومعروف قافله
خباز نانوا وطحین آرد درمکه
نان سپید وجردقه گرده لبا فله
حبل الورید واخدع رگ دان حجامیته
ثیب چه شوی دیده وبیوه لستادمکه
حماض ترشه باشد وطرخون آدنبیر
انبوش بیخ تره وسپنده اسپت حرمله
مختوم چه کار واجب مختوم بود تمام
مشکور شکر کرده شکایت بود گله

ململول ومیل ومرود چون سرمه کش شمر
کحل است سرمه جای وی آمد چو مکحله
بطیخ خربزه قند امد چو بادرنگ
کراث گندنا تره زار است مبقله
نسر وسواع ولات ویغوث ویعوق وود
عزی وبعل بت چو منات دلت دکه
طاغوت وجبت آنکه پرستند کافران
غساق ریم دوزخیان داد معدله
ثلج ودمق چو برف ودمه کشفه ونسیم

بنگاره ابر باد چه زحلوفه چیچکه

تیسیر علم اگر تو بخواه بر ورد شب

طاعت بکن که صدر تو گردد چو مشعله

قطعهٔ اخری

حاذق ماهر بود استاد و دیگر جلجله

بانگ تندر فاتر از مایش شدن چون

غره گلگونه چه غره کار مشکل نخج مشک

تفقه چون ساوین بنه زو درفتن غلغله

سلقه گرگ ماده برشن پنجه شیر ابن عرس

مست را سوکلب سک باشد علفدان حوصله

قطرمس قطر افرید قطر بود جز کنار

قطر آمد چون چکاندن چنانکه ثلثله

نخفقه در راست ومرز به عصا یا اهن است

آب ریزش در گلو باشد براد رسلسله

ظبی بستان ظبی دان آهو چه عیبا آهو بود

گلهٔ وی دان و زنجیر صوار و سلسله

بیضه و ترکه دبیعه خود بود جز زاست گرز

شرعه زه معراض و معروفست پیکان معبله

مزاک و مصفات چون گفگیر بخمر عود سوز ∴

بخه و ثفوه سکره بانگ آهن صلصله ∴

راح و راحت پنجه مِنکش کف وتلا دست خشك ∴

ظفر ناخون اصبع انگشت وسرا و انمله ∴

فلفل و علقم چو بلبل دان و دیگر بیه گیست ∴

رغل سرمه بار علقم هست شری و حنظله ∴

ایهقان بند و خبازی چون بنیر کف قضیب ∴

چون سبشت خشك و تر باشد شکاعی جرمله ∴

ناهل و ربان شمر سیراب چون متحون بر ∴

طالخ و سکران بود مست قوی کولی بلکه ∴

ای پسر اهل هنر زانجر زاخر دان تو ∴

در میانه خود شهر اذ کمترین کوبله ∴

قطعه اخری

ذوات الخف اشترها ذوات الحافر اسبان ∴

ذوات الظلف چون گاوان ذوات المخلب مرغان ∴

ابو الکبر در مر باشد ابو نافع بود سرکه ∴

ابو المنصور شهدا مد ابو جامع چه باشد خوان ∴

بنات الصدر اندیشه بنات الارض جوبها ∴

بنات الدهر آفتها بنات الكرم مي دان

نمير آب گوارنده نمه آبي بود اندك

شبنم سرد وحبابه غنچهٔ آب دوا درمان

دنابه آخر جو قوهه صد تن بود ضنقه

گگار جوي وحمه چشمهٔ گرم از دها ثعبان

سقيبه تختهٔ نان محور ومد ملكچه وردنه

عجين وخبزه هر دو خميرست وتنور ستان

سميط دوده طفامه كفك ديك نمحو فواره

ودك حرب جرب گر حرب جنك آمد خرب ويران

وطيس

وطيس تنور راهن سمن روغن جدي بزغاله

ارز دز برنج آمد رغيف گرده شوي بريان

جو ظمأ نست عطشانست صديان تشنه اي دادر

دگر غرثان سغبان جون گرسنه همچنان جوعان

عميد خواجه نحور نازنده اعيان مهتران آمد

حديث وحادث حيز نورچه جا جايها اوطان

جو فرخ دان خجسته فرخ جوزه فرج شرمزن

فرح شادي فرج مثلش فرح مردي بود دستان

طبا چون آهوان آمد وعل بز كوه ادويه

∴ نرش خشف و غزال آهو بره جمع دوم غزلان

حبارى چرز يعقوب كلك نر ببغا بود طوطى ∴

∴ پرستك هست و طواطاى براذر باذها بيزان

عقاب آله خرز خرگوش نر صياد معروفست ∴

∴ چه زرق باز اسفيد تش تمريكهاى نر ورشان

ندا بانك و ندى ترشد يدى دست و يدى جمعش ∴

∴ بدى اول يدى دستم ندا آنم ندى چون پستان

خم وكه اشترى بار چه لقحه اشترى دوشا ∴

∴ سنام و ذروه و غارب چه كوهان سر كوهان

رماد ندان رخا باد و رخا باشد فراوانى ∴

∴ رجا اذرا اميذ ارجا بود جمعش اسى پژمان

تصلف لاف كردن استمالت دل خوشى دادن ∴

∴ تصدد دربرى جستن تحسر نيست جز ارمان

عقب فرزند فرزند و عقب پى اثر پى آمد ∴

∴ صبا ميل و صبى كوذك چه جمعش صبيه و صبيان

حصان محصنه حاصن عفيفه پارسا از زن ∴

∴ شيوخ اشياخ پيران و جوانان فتيه و فتيان

حباحب آتشى و سم ماميه باشد گادرسم ∴

بس سم دایره خیل و کراع و جبهه چون اسبان

ترحم رحمت و غفران بود یعنی شنك بخشودن

چه فاسق فاجر و عاصی و مذنب صاحب عصیان

مدا و کنه و شأو و غایت و حد امد قصوی

قصاری و نهایت خاتمت چون عاقبت پایان

حمید این را بسال هفت صد و پنجاه هفت انداز

باتمامش رسانیدی بعون خالق و یزدان

تمت بعون الله الملك الوهاب

١٥